

یادداشت و گزارش

بقیه از صفحه ۱۳

مردان دانسته و به مردان این حق و اختیار را داده است که در هر کجای آن که خواستند، در کشترا خود وارد شوند. تفسیرها و برداشتها از همین آیه قرآن که خمینی هم در مهم ترین رساله خود تحریر الواسیله آنرا مورد استناد قرار داده به مرد اجازه هرگونه رفتار غیرعادی و ناهنجار جنسی را با همسرش می دهد. زن هم باید فرمانبردار باشد و «تمکین» کند و الا بنا بر آیه ۳۴ سوره نساء که قبلا به آن اشاره شد، مرد می تواند با کتک زدن او را فرمانبردار کند. گمانم سال ۵۹ یا اوائل سال ۶۰ بود که سازمان وحدت کومنیستی در نشریه راهی بعضی از قسمتهای کتاب تحریر الواسیله در مورد نکاح را ترجمه کرده بود. این کتاب را خمینی به عربی نوشته و آن اندازه برای آخوندها اعتبار داشت که قرار بود هر جا کمبود قانونی وجود داشت و گره ای در قانون اساسی بود به آن مراجعه شود. از نظر خمینی، پدر می تواند فرزند دختر را از خرد سالی و قبل از تکلیف به عقد هرکس خواست در بیاورد و شوهر تا قبل از رسیدن زن خود به سن تکلیف، حق بر خوردی از لذت جنسی به جز «دخول» را از همسر خود دارد حتی اگر این همسر شیرخواره باشد. تصورش را بکنید که جز یک بیمار جنسی چه کسی می تواند به چنین رفتار جنسی فکر بکند. به خاطر همین گونه «مسائل شرعی» بود که در آن زمان کتاب ۵ جلدی تحریر الواسیله چهار جلدش به فارسی ترجمه شده بود و در کتابفروشیها یافت می شد اما بخش مربوط به خانواده و نکاح (اگر درست به یادمانده باشد جلد چهارم بود) ترجمه نشده بود یا شده بود ولی برای قرار دادن در دسترس عموم نبود. اسلام نوشیدن و خرید و فروش شراب، - «آن تلخ و ش» را که حافظ آنرا از بوسه دوشیزگان شیرین تر می دانست (اشهی لنا و احلی من قبله العذرا)- حرام کرده است، اما خرید و فروش انسان و برده داری و استفاده جنسی از بردگان زن (کنیز) را حرام نکرد. خوردن گوشت خوک را حرام کرد، اما ازدواج با دختر بچگان و آزار جنسی آنان را حرام نکرد. اگر چه رژیم منحوس آخوندی سن قانونی ازدواج برای دختران را ۹ سال قرار داده، اما ازدواج یک مرد بالغ با دختر بچه ای ۹ ساله و همغوشی با او به ویژه اگر در همان سن و سالی باشد که پیامبر اسلام با عایشه ازدواج کرد، (حدود ۵۵ سالگی)

امروز انزجار بر می انگیزد. امروز چنین اقدامی در دنیای متمدن چیزی جز سوء استفاده جنسی از کودکان نیست و از هیچکس پذیرفته نیست. ادعای پروتستانتیسم اسلامی از سوی کسانی چون آجاری عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در عین وفاداری به خمینی و استناد به نظرات خمینی پدید و بهشتی و مطهری، اگر شالارتانیسم نباشد ابلهانه است. در بین کسانی از یاوران و پیروان خمینی که در بنیانگذاری رژیم نیکبار جمهوری اسلامی با او همراهی کردند اما بعدا منتقد رژیم شدند، تنها کسی که اندکی شهامت اخلاقی داشت و به طور استثنایی نسبت به دیگر منتقدان خودی رژیم واقعگراست اکبر گنجی است. او تنها کسی است که «قبل از دستگیری، زمانی که مطالبی برای پرتو افکنی به «تاریکخانه اشباح» می نوشت، برای یکبار هم شده، اگر چه اشاره وار به نامردمیها رژیم اذعان کرد و با توجه به نتایج مفیدی که دوری از انتقامجویی می تواند برای آینده کشور داشته باشد از «بیخش و فراموش کن یا بیخش و فراموش نکن» صحبت به میان آورد که منظورش بخشش از سوی مردم و قربانیان سرکوبگریهای رژیم بود. دیگران نه تنها همین اندازه شهامت اخلاقی را نداشته اند و نه تنها حاضر به قبول خطاها و رفتار ظالمانه گذشته با مردم ایران نیستند، بلکه پیوسته بر درستی و حق بودن آنچه کرده اند پا فشرده اند، از جمله سران جریان ریاکار ۲ خردادی و سازمان فاشیستی - مذهبی مجاهدین انقلاب اسلامی که تلاش دارد چهره عوض کند. واقعگرایی اکبر گنجی را در جزوه ای که با عنوان مانیفست جمهوریخواهی در فروردین سال ۱۳۸۱ در زندان اوین نوشته می توان دید که در آن نابرابریهای حقوقی بین انسانها که در اسلام و قرآن بر آنها تاکید شده (از جمله نابرابر حقوقی بین مسلمان و غیر مسلمان بین زن و مرد و...) و عدم سازگاری موارد متعددی از مسائل حقوقی اسلام با حقوق بشر و دموکراسی را مورد بررسی قرار داده و تاکید کرده است که امید بستن به اصلاح طلبان حکومتی خطاست و جنبش جمهوریخواهی باید با ائتلاف گروههای مخالف خارج از حکومت به وجود بیاید و شعار «آزادیخواهان جمهوریخواه متحد شوید» را شعار اصلاح طلبان واقعی دانسته و سازمان دادن نافرمانی مدنی از طریق این ائتلاف برای مجبور کردن رژیم به برگزاری رفتارندم برای تعیین رژیم سیاسی راه، راه مسالمت آمیز برای گذار

از «اقتدار گرایی به دموکراسی» دانسته است، در حالیکه هیچ کدام از تشکلهای سیاسی موجود در رژیم هیچ تمایلی به تغییر رژیم و رفتارندم ندارند، و حتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی چندی پیش فکر تغییر قانون اساسی را ارتجاعی دانست و تاج زاده یکی از عناصر این تشکل در واکنش به اطلاعیه انجمن اسلامی دانشگاه زنجان (که در آن انحلال انجمن و پوچ بودن امید بستن به اصلاح رژیم و رویگردانی خود را از رژیم اعلام کرده بودند)، رفتارندم را رد کرد. از همه آنچه گفته شده می خواهم این نتیجه را بگیرم که اولین گام در رفع تبعیض علیه زنان، این است که اسلام با همه «قرآتهای» آن باید از عرصه سیاست و دولت کنار گذاشته شود و اعلامیه حقوق بشر و میثاقهای شناخته شده بین المللی در مورد حقوق شهروندان، مبنای تدوین قانون اساسی جمهوری قرار بگیرد و مطلقا هیچ آیه و روایت و قاعده و حکم دینی و مذهبی مانع حقوق برابر شهروندان و رعایت آزادیهای فردی بر مبنای اصول دموکراسی نشود. همچنین در قانون اساسی نظام جمهوری لائیک باید سخنرانی به مناسبت اعیاد و یا سوگواریهای مذهبی برای کلیه مقامات دولتی از رئیس جمهور گرفته تا استانداران و فرمانداران و مدیران کل و نیز برای نمایندگان مجلس قانونگذاری و رئیس قوه قضائی و رئیس دادگستری استانها ممنوع شود تا پیشاپیش جلو نقض اصول لائیسیته گرفته شود. این از آن جهت مفید و لازم است که هم از گرایشهای مذهبی مردم برای پیشبرد اهداف سیاسی استفاد ابزاری نشود، و هم برداشتهای و گرایشهای مذهبی یک فرد دارای مسئولیت کشوری اعم از اینکه در دولت باشد یا در قوه قانونگذاری یا قضایی، سبب ایجاد واکنشهای منفی احتمالی از سوی شهروندانی که برداشتی دیگر دارند یا به ادیان و مذاهب غیر از دین و مذهب مقام مسئول معتقدند، نشود.

اهمیت مسائل فرهنگی و تربیتی

من معتقدم برداشتن موانع قانونی رسیدن زنان به مقامات و مسئولیتهای بالا یا برابری دستمزد برای رفع تبعیض در مورد زنان کافی نیست. در بنگلادش و پاکستان هم که کشورهایی با اکثریت جمعیت مسلمان هستند مانعی برای رسیدن زنان به مقامات بالای سیاسی (لا اقل تا نخست وزیری) وجود ندارد و در این دو کشور زنان به نخست وزیری رسیده

بقیه در صفحه ۱۵